

از محسوس تا معقول

غلامحسین ابراهیمی دینانی

سال ۱۳۹۴

سرشناسه	: ابراهیمی دینانی، غلامحسین، ۱۳۱۳ -
عنوان و نام پدیدآور	: از محسوس تا معقول
مشخصات نشر	: تهران : موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری	: ۴۹۶ ص: ۱/۵×۲۱/۵ س.م.
شابک	: 978-600-7009-35-2
شناسه افزوده	: اوجیبی، علی، ۱۳۴۳ - ویراستار
وضعیت فهرست نویسی	: فبیای مختصر
یادداشت	: فهرست نویسی کامل این اثر در نشانی: http://opac.nlai.ir
	: قابل دسترسی است.
شماره کتابشناسی ملی	: ۳۷۸۹۰۰۴



از محسوس تا معقول

غلامحسین ابراهیمی دینانی

ویراستار: علی اوجیبی

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: ۱۳۹۴ نوبت چاپ: اول

قیمت: ۲۵۰۰۰۰ ریال

نشانی: تهران، خیابان نوفل لوشاتو، خیابان شهید آراکلیان، شماره ۴

تلفن: ۶۶۴۰۵۴۴۵، نمابر: ۶۶۹۵۳۳۴۲

3ISBN:978-600-7009-35-2

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۰۰۹-۳۵-۲

www.irip.ir

فهرست مطالب

مقدمه.....	۷
فصل اول: شناختن علوم و شمردن دانش‌ها.....	۱۷
فصل دوم: گذار از تفکر به کلام و بازگشت از کلام به تفکر.....	۴۳
فصل سوم: علم دلالت و عالم معنی.....	۷۳
فصل چهارم: صناعات منطق، قوانین نحو و صرف و عروض.....	۱۰۱
فصل پنجم: آیا طبیعت می‌تواند چیزی را بیافریند؟.....	۱۵۷
فصل ششم: معقول موجود و موجود معقول.....	۱۸۷
فصل هفتم: افضل چیست؟ و برتر بودن کدام است؟.....	۲۱۵
فصل هشتم: زبان فقط مجموعه‌ای از لغت‌ها نیست.....	۲۴۳
فصل نهم: قول و مقوله در مقولات ده گانه.....	۲۷۱
فصل دهم: از اشاره تا دلالت و از محسوس تا معقول.....	۲۹۹
فصل یازدهم: آنچه آغاز و انجام دارد، اختلاف میان آنها	
مقداری یا عددی و یا معنوی است؟.....	۳۲۵
فصل دوازدهم: هیچ موجودی به خودی خود نابود نمی‌گردد...۳۵۳	
فصل سیزدهم: در انسان، عقل و خیال در هم آمیخته می‌شوند.....	۳۷۹
فصل چهاردهم: فرارفتن جسم یا فرود آمدن نفس؟.....	۴۰۳

فصل پانزدهم: علم به اشیا به واسطه علم به سبب آنهاست ۴۳۹

نمایه ها ۴۷۳

۱. آیات ۴۷۵

۲. روایات ۴۷۵

۳. اشعار ۴۷۷

۴. اشخاص ۴۷۹

۵. گروهها ۴۸۳

۶. کتابها ۴۸۷

۷. جایها ۴۸۹

۸. منابع و مآخذ ۴۹۱

مقدمه

در میان موجودات جهان، موجودی شگفت‌انگیزتر از انسان تاکنون دیده نشده است. شاید در آینده نیز موجودی شگفت‌انگیزتر از انسان به منصه ظهور و بروز نرسد. اگر خواسته باشیم بر اساس استحکام منطقی سخن بگوییم، می‌توانیم ادعا کنیم که به طور قطع و یقین در آینده نیز موجودی شگفت‌انگیزتر از انسان به وجود نخواهد آمد. زیرا آنچه در آینده موجود می‌شود، اگر قابل ادراک و شناخته شدن باشد، معلوم انسان خواهد بود و چیزی که معلوم واقع می‌شود، انسان عالم، بر آن احاطه خواهد داشت. اما اگر به هیچ وجه مورد تعلق ادراک واقع نشود، سخن نیز از آن برنمی‌آید و آنچه سخن گفتن درباره آن امکان‌پذیر نیست، ناچار قابل مقایسه و سنجش با موجودات دیگر نیز خواهد بود.

شگفت‌انگیز بودن انسان، یک سخن دور از ذهن و خارج از واقعیت نیست. زیرا خود معنی «شگفتی» یکی از ویژگی‌های انسان است که حقیقت و هویت آن چندان روشن نیست و کمتر کسی می‌تواند یک تعریف جامع و مانع برای ماهیت آن ارائه دهد و از حقیقت آن ابهام‌زدایی کند. کسانی چنین می‌اندیشند که «شگفتی» منشأ پدیده «خندیدن» در انسان است و حالت خنده از خصلت‌های پدیده شگفتی به شمار می‌آید، ولی ابهامی که در ذات و ماهیت «خندیدن» دیده می‌شود، به هیچ وجه کمتر از ابهامی نیست که در

ذات و ماهیت «شگفتی» تحقق دارد. اگر بپذیریم که حالت خندیدن از حالت پیدایش «شگفتی» در انسان ناشی می‌شود، ناچار باید بپذیریم که اگر ابهامی در ماهیت خنده دیده می‌شود، از ابهامی که در حالت «شگفتی» وجود دارد، پدید می‌آید.

در مورد ماهیت خنده، بحث و بررسی‌های بسیار به عمل آمده و کتاب‌هایی نیز در این باب به رشته نگارش درآمده است، ولی هنوز نمی‌توان ادعا کرد که ماهیت خنده بدرستی روشن و آشکار شده است. این سخن در مورد ماهیت تعجب و شگفتی نیز صادق است و هنوز معلوم نیست که درباره این پدیده نفسانی چگونه می‌توان بروشنی سخن گفت.

اکنون با توجه به اینکه پدیده شگفتی از خواص و خصلت‌های انسان شناخته می‌شود، به آسانی می‌توان گفت، حقیقت انسان - که شگفتی از خواص و خصلت‌های او به شمار می‌آید -، از هر موجود دیگری شگفت‌انگیزتر است. معنی این سخن، آن است که وقتی انسان در اثر روبروشدن با برخی از وقایع و حوادث یا موجودات خارق‌العاده در شگفتی فرومی‌رود، می‌تواند از وجود خودش - که از خصلت شگفتی برخوردار می‌شود - نیز شگفتی پیدا کند و بدرستی دریابد که بدون وجود او، شگفتی هرگز تحقق نمی‌پذیرد. به دیگر سخن: شگفتی، چیزی نیست که وجود عینی داشته باشد و یک موجود خارجی شناخته شود، بلکه - همان گونه که یادآور شدیم -، شگفتی از خواص و خصلت‌های انسان است و در شرایطی ویژه و در اثر روبرو شدن با برخی از امور خاص به وجود می‌آید.

اکنون در اینجا این پرسش پیش می‌آید که چرا انسان از هر موجود دیگری شگفت‌انگیزتر است و علت شگفت‌انگیز بودن او در چیست؟

در پاسخ به این پرسش، باید گفت: چیزی نیست که در جهان، موجب تعجب و شگفتی شود مگر اینکه نمونه‌ای از آن چیز در انسان تحقق دارد و البته معلوم است که وقتی نمونه‌ای از هر شیء شگفت‌انگیز در انسان تحقق داشته باشد، انسان همه امور شگفت‌انگیز را در خود دارد و به همین دلیل از هر موجود دیگری در جهان شگفت‌انگیزتر شناخته می‌شود. به این ترتیب، اگر شخص بتواند خودش را بشناسد، به همه شگفتی‌های جهان نیز آشنایی پیدا می‌کند. شاعر حکیم به همین مسئله اشاره کرده است، آنجا که به گونه‌ای زیبا می‌گوید:

بیرون ز تو نیست آنچه در عالم هست

از خود بطلب هر آنچه خواهی که تویی

همین مسئله در بیت دیگری نیز دیگر مطرح شده است:

سالها دل طلب جام جم از ما می‌کرد

آنچه خود داشت، زیگانه تمنا می‌کرد

«جام جم» که همه چیز در آن قابل مشاهده بوده است، تنها یک افسانه است، ولی واقعیت و حقیقت یک چنین موجودی - که همه چیز در آن قابل رؤیت بوده باشد - جز انسان چیز دیگری نیست. وجود انسان، آئینه‌ای است که همه عالم در آن انعکاس پیدا می‌کند و بدون وجود انسان، عالم معنی معقول و محصلی نخواهد داشت.

در اینجا ممکن است گفته شود: انسان به عنوان یک موجود، جزئی از اجزای این جهان شناخته می‌شود و اگر چنین است، چگونه می‌توان از مشاهده کل در جزء سخن به میان آورد؟

در پاسخ باید گفت: درست است که انسان در جهان است، ولی از جهان نیست. به دیگر سخن: انسان در جهانی زندگی می‌کند که آن جهان در انسان است. انسان در جهانی زندگی می‌کند که می‌تواند آن را بشناسد و جهانی که مورد شناسایی انسان قرار می‌گیرد، جهانی است که در حیطه آگاهی او واقع شده است. در یک عبارت کوتاه و خلاصه می‌توان گفت: همان گونه که انسان در جهان است، جهان نیز در انسان است. با این تفاوت که انسان تنها در گوشه‌ای از فضای گسترده و پهناور جهان زندگی می‌کند، ولی جهان در همه حیطه آگاهی و علم انسان حضور می‌یابد. البته منشأ پیدایش این تفاوت در این است که جهان بیرون از انسان به حکم مکانی و زمانی بودن، متفرق و پراکنده است. در حالی که جهان درون انسان - که حیطه آگاهی او را تشکیل می‌دهد - به حکم تجرد ادراک، همواره جمع و متحد شناخته می‌شود.

همان گونه که انسان در جهان است، ولی از جهان نیست؛ حقیقت آنچه «من» خوانده می‌شود نیز در بدن است، ولی از بدن نیست. «من» در همه اجزای بدن انسان ساری و جاری است، ولی هیچ یک از اجزای بدن انسان «من» به شمار نمی‌آید.

برخی از تقابل میان روح و طبیعت و حتی از تقابل میان زمان و مکان نیز سخن به میان آورده‌اند، در حالی که هر یک از این تقابل‌های سه گانه قابل بحث و بررسی است و می‌توان در آنها به غور و تأمل پرداخت. تقابل میان نفس و بدن یا روح و طبیعت،

تقابل تناقض و تضاد نیست، بلکه نوعی از تقابل است که می‌توان آن را تقابل در مراتب و از سنخ «تقابل تشکیکی» به شمار آورد. در تقابل تشکیکی، آنچه موجب اختلاف شناخته می‌شود، مایه اتحاد نیز هست. تقابل میان واحد و کثیر از سنخ تقابل در مراتب تشکیک شناخته می‌شود. زیرا واحد در عین اینکه مقابل کثیر قرار می‌گیرد، در همه مراتب آنچه کثیر خوانده می‌شود، حضور دارد. این تقابل از خواص و خصلت‌های هستی است و در همه مراحل و صحنه‌های هستی نیز حضور دارد. تقابل میان حسن و عقل یا محسوس و معقول نیز از همین سنخ است؛ و عقل و حسن را باید دو مرحله از مراحل متفاوت ادراک و آگاهی دانست. آگاهی همانند هستی، یک امر دومراتب و صاحب مراحل است که هر مرتبه خاص آن غیر از مرحله دیگر از آن به شمار می‌آید، ولی همه مراحل مختلف و گوناگون آگاهی در عین کثرت و تعدد، به وحدت آگاهی لطمه وارد نمی‌سازند. آگاهی از سرزمین حقیقت می‌آید و حقیقت با هیچ یک از مراتب هستی بیگانه نیست. در آگاهی نه تنها همه مراتب و مراحل ادراک به یکدیگر پیوسته و متحد شناخته می‌شوند، بلکه حتی واقعیت و اندیشه نیز متحد و هماهنگ خواهند بود. ساحت آگاهی در طراز ساحت هستی است و گسترش آگاهی به هیچ وجه کمتر از گسترش هستی نیست. اگر خواسته باشیم، هستی را به یک شکل هندسی تشبیه کنیم، بیش از هر شکل دیگری به شکل «هرم» توجه خواهیم کرد. شکل هرم وقتی از نقطه رأس به سوی قاعده خود تنزل می‌یابد، در واقع به نوعی گسترش پیدا می‌کند. ولی قاعده یک هرم به هیچ وجه از نقطه رأس آن منفک و جدا نیست.

به دیگر سخن: هر گونه امتدادی از یک نقطه آغاز می‌شود، ولی از سوی دیگر اگر امتداد و خط وجود نداشت، نقطه نیز برای ما

آشکار نمی‌گشت. «خط» نقطه نیست و حتی از مجموع نقطه‌ها نیز به وجود نمی‌آید، ولی بدون فهم و ادراک نقطه، نمی‌توان از خط سخن به میان آورد. وقتی می‌گوییم «خط بدون نقطه، و نقطه بدون خط، معنی پیدا نمی‌کنند» به این نتیجه نیز دست می‌یابیم که «این همانی» بدون «این نه آتی» و «همان بودن» بدون «دیگری نبودن» تحقق‌پذیر نخواهد بود.

اگر بپذیریم که تقابل میان واحد و کثیر، یک تقابل تشکیکی بوده و ما به الاتحاد در آنها عین ما به الاختلاف شناخته می‌شود، به این امر نیز اعتراف خواهیم کرد که وحدت در همه جا حضور دارد و هر چیزی تا آنجا که واحد است، موجود شناخته می‌شود.

این سخن به ارسطو نیز منسوب گشته و اگر این نسبت درست باشد، باید بپذیریم که ارسطو به مراتب تشکیکی وجود سخت باور داشته است. بدون قول به تشکیک و ذو مراتب بودن وجود، بسیاری از مسائل مهم مربوط به هستی به راه حل درست خود نمی‌رسند. در قول به مراتب متفاوت و مختلف وجود - که همان باورداشتن به تشکیک در هستی است - پذیرفتن نوعی نزول و صعود نیز ضرورت پیدا می‌کند. نزول و صعود، بدون بالا و پایین یا عالی و سافل، جایگاه معقول و محکمی ندارند. نزول، همواره از بالا به پایین آمدن است و بر عکس، صعود همیشه از پایین به بالا رفتن شناخته می‌شود.

نکته عمده و مهمی که نباید در اینجا از آن غافل بود، این است که در نزول و صعود هستی، تجافی نیست و آنچه از بالا به پایین می‌آید، جای سابق خود را خالی نمی‌کند، بلکه هر اندازه تنزل می‌یابد، علو و بالا بودن خود را از دست نمی‌دهد. به دیگر سخن: